

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoochn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

میرزا تقی خان امیر کبیر

صدراعظم مشهور دوره ناصرالدین شاه قاجار

مقدمه

میرزا تقی خان امیر کبیر، صدراعظم مشهور دوره ناصرالدین شاه قاجار.

نام اصلی امیرکبیر محمد تقی بود که بعدها تقی گفته می شد. عناوین و القاب وی بدین قرار است:

کربلایی محمد تقی - میرزا محمد تقی خان - مستوفی نظام - وزیر نظام - امیر نظام - امیر کبیر - امیر

اتابک اعظم (شوهر خواهر ناصرالدین شاه نیز شد). محمد تقی پسر کربلایی قربان (آشپز میرزا

عیسی قائم مقام اول بود) در خانه قائم مقام تربیت یافت و در اوایل جوانی به سمت منشی قائم

مقام اول به خدمت مشغول شد و مورد عنایت رجل سیاسی دانشمند قرار گرفت و بعداً در دستگاه

قائم مقام دوم نیز مورد توجه واقع شد.

میرزا تقی خان امیرکبیر



میرزا تقی خان امیرکبیر اهل فراهان است و دست پرورده خاندان قائم مقام فراهانی. فراهان همچون تفرش و آشتیان مجموعاً کانون واحد فرهنگ دیوانی و "اهل قلم" بود؛ ناحیه ای مستوفی پرور. چه بسیار دبیران و مستوفیان و وزیران از آن دیار برخاستند که در آن میان چند تنی به بزرگی شناخته شده، در تاریخ اثر برجسته گذارده اند. از این نظر میرزا تقی خان نماینده فرهنگ سیاسی همان سامان است.

نام اصلی میرزا تقی خان، "محمد تقی" است. زادگاهش "هزاوه" از محال فراهان عراق. هنوز هم در آنجا محله ای بنام "محله میرزا تقی خانی" معروف است، و خانه پدریش نزدیک تپه "یال قاضی" شناخته می باشد. اسم او در اسناد معتبر (از جمله مقدمه پیمان ارزنة الروم، و قبالة نکاح زنش عزت الدوله) "میرزا محمد تقی خان" آمده است. رقم مهر و امضای او نیز تردیدی در نام

حقیقیش باقی نمی گذارد؛ بی گمان اسم "محمد" رفته رفته حذف گردیده و به "میرزا تقی خان" شهرت یافته است.

خانواده پدری و مادری میرزا تقی خان از طبقه پیشه ور بودند. پدرش به تصریح قائم مقام "کربلایی محمد قربان" بود که در خطاب او را "کربلایی" می گفت. سجع مهرش "پیرو دین محمد قربان" بود. کربلایی قربان نخست آشپز میرزا عیسی (میرزا بزرگ) قائم مقام اول بود. پس از او همین شغل را در دستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی داشت.

کربلایی قربان بعدها ناظر و در واقع ریش سفید خانه قائم مقام گردید، و همیشه مورد لطف مخدوم خود بود. آنچه بنظر می رسد کربلایی قربان خیلی هم بی چیز نبوده، بلکه آب و ملکی داشته و دست کم یک دانگه قریه حرآباد مال او بوده است. و نیز آنقدرها استطاعت داشته که به سفر حج برود.

سال تولد میرزا تقی خان را تا اندازه ای که جستجو کردیم، هیچ مؤلف خودی و بیگانه ای ثبت نکرده است. در حل این مجهول تاریخی، ما یک مأخذ اصلی و دو دلیل در تأیید آن مأخذ بدست می دهیم: زیر تصویر اصیلی که به زمان صدارت امیر کشیده اند می خوانیم: "شبه صورت... اتابک

اعظم، شخص اول ایران، امیر نظام در سن چهل و پنج سالگی". امیر از ۲۲ ذیقعد ۱۲۶۴ تا ۲۰ محرم ۱۲۶۸ صدارت کرد. اشعاری که در ستایش مقام تاریخی او در کنار همان تصویر نگاشته شده، و تصریح به اینکه کارهای سترگ از پیش برده است، نشان میدهد که تصویر مزبور را در اعتلای قدرت و شهرت امیر کشیده اند. و آن سال ۱۲۶۷ است. با این حساب و به فرض صحت

رقم چهل و پنج سالگی تولد او به سال ۱۲۲۲، یا حداکثر یکی دو سال پیشتر بوده است

اما دلیل معتبر تاریخی اینکه: در کاغذ قائم مقام خواهیم خواند که میرزا تقی همدرس دو پسر او محمد و علی بوده است. می دانیم که میرزا محمد پسر اول قائم مقام در ۱۳۰۱ در هفتاد سالگی

درگذشت، و پسر دیگرش میرزا علی در شصت و هفت سالگی درگذشت به سال ۱۳۰۰. یعنی هر کدام از آن دو پسر قائم مقام، سی و یکی دو سال پس از امیر زنده بوده اند. اختلاف سال تولد میرزا تقی با دو همدرس خود هر چه باشد، به هر حسابی، امیر در آخرین سال صدارتش ۱۲۶۸ بیش از پنجاه سال نداشته است.

امیر دو زن گرفته است. زن اولش، دختر عمویش بود یعنی دختر حاج شهباز خان. نام او را "جان جان خانوم" ذکر کرده اند. از او سه فرزند داشت: میرزا احمد خان مشهور به "امیرزاده" و دو دختر که بعدها یکی زن عزیز خان آجودان باشی سردار کل، دوست قدیم امیر، گردید. و دیگری به عقد میرزا رفیع خان مؤتمن درآمد. زن امیر در ۱۲۸۵ با دختر بزرگش سلطان خانم به زیارت مکه رفت، و ظاهراً یکی دو سال بعد، در آذربایجان درگذشت.

زن دوم امیر، "ملکزاده خانم" ملقب به عزت الدوله یگانه خواهر تنی ناصرالدین شاه بود. به گفته دکتر پلاک میرزا تقی خان در زمان صدارت از زن اول خود جدا شد. عقد ازدواج با عزت الدوله روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ انجام گرفت. ترتیب جشن عقد و عروسی را میرزا نبی خان امیرتومان (پدر میرزا حسین خان سپهسالار) بعهدہ داشت. عزت الدوله شانزده ساله بود. چنانکه قباله عقد زناشویی می نماید، مهر عزت الدوله هشت هزار تومان نقد اشرفی ناصرالدین شاهی هجده نخودی، و یک جلد قرآن بود. راجع به ازدواج با عزت الدوله ضمن نامه امیر به شاه خواهیم خواند که گفته بود: "از اول بر خود قبله عالم... معلوم است که نمیخواستم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد، به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما، این عمل را اقدام کردم...." فداکاریهای این شاهزاده خانم در دوره تبعید و آخرین روزهای زندگی شوهرش، در خور ستایش است.

محیط خصوصی تربیت میرزا تقی خان را دستگاه میرزا بزرگ قائم مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام، آن دو وزیر بزرگ عباس میرزا، می ساخت. میرزا بزرگ در سال ۱۲۳۷ درگذشت. با حسابی که راجع به سن میرزا تقی خان بدست دادیم، ظاهراً در آن زمان هجده ساله بود. پس محضر میرزا بزرگ را خوب درک کرده بود، و شاید هم پاره ای کارهای دبیری او را می کرد. امین الدوله هم به خدمت امیر در "دایره میرزا بزرگ قائم مقام" تصریح دارد.

در استحکام اخلاقی او تردید نیست، و مظاهر عینی آن گوناگون است. یک جنبه اش اینکه در عزمش پایدار بود. نویسنده صدرالتواریخ که زیر نظر اعتمادالسلطنه این کتاب را پرداخته می گوید: "این وزیر هم در وزارت مثل نادر شاه بود... هم مانند نادر عزم ثابت و اصالت رأی داشته است." در موردی که نماینده انگلیس خواست رأی امیر را عوض کند، خود اعتراف دارد که "... سعی من و کوشش نماینده روسیه، و تلاش مشترک ما همه باطل است. کسی نمیتواند میرزا تقی خان را از تصمیمش باز دارد." برهان استقلال فکر او همین بس که در کنفرانس ارزتءالروم بارها دستور حاجی میرزا آقاسی را که مصلحت دولت نمی دانست، زیر پا نهاد. شگفت اینکه حتی امر محمد شاه را نیز نادیده می گرفت و آنچه را که خیر مملکت تشخیص می داد، همان را می کرد. بی اثر بودن پافشاریهای روس و انگلیس و عثمانی در رأی او، جای خود دارد. اما یک دندگی بی خردانه نمی کرد. حد شناسی از خصوصیات سیاسی اوست و چون می دید سیاستی پیشرفت ندارد، روش خود را تغییر می داد.

درستی و راست کرداری از مظاهر دیگر استحکام اخلاقی اوست؛ از این نظر فساد ناپذیر بود. قضاوت وزیر مختار انگلیس این است: "پول دوستی که خوی ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است." به قول رضاقلی خان هدایت که او را نیک می شناخت: "به رشوه و عشوه کسی فریفته

نمی شد". دکتر پلاک اتریشی می نویسد: "پولهایی که می خواستند به او بدهند و نمی گرفت؛
خرج کشتنش شد".

جنبه دیگر خوی استوار امیر اینکه به گفته و نوشته خویش اعتبار می نهاد. واتسون می نویسد:
"امیر نظام به آسانی به کسی قول نمی دهد. اما هر آینه انجام کاری را وعده می کرد، باید به
سخنش اعتماد نمود و انجام آن کار را متحقق شمرد". امیر خود به این خصلت خود می بالید. به
قول نویسنده صدرالتواریخ "از برای حکم خود ناسخ قرار نمی داد. هر چه می گفت بجا می آورد،
بهیچ وجه حکم او ناسخ نداشت".

دلیر و جسور بود. پسر کربلائی قربان زمانی که به مکتب می رفت، از مخدوش تقاضای قلمتراشی
کرد. چون خواهش او برآورده نشد، چنان نامه ای به قائم مقام فرستاد که او خود می گوید: "بین
چه تنبیهی از من کرده است. عجبتر اینکه بقال نشده ترازو وزنی آموخته". اگر داستانهائی که از
دوران جوانی و خدمت دیوانی او آورده اند، افسانه سازی صرف هم باشند، باز روشنگر همان
فطرت او هستند.

رفتاری متین و سنگین داشت. به شخصیت خویش مغرور بود و نسبت به کاردانی و صفات
برجسته اش آگاه. اما تعجب اینکه نامجو و شهرت خواه نبود. دلیل ما این است: هر چه که به حکام
ولایات و نمایندگان سیاسی بیگانه در اصلاح امور مملکت نگاشته، همه را به نام شاه و امر او
قلمداد کرده است. مهمتر اینکه در سرتاسر روزنامه وقایع اتفاقیه زمان صدارتش، از تجلیل میرزا
تقی خان خبری نیست. فقط چهار جا اسمش آمده و آن هم به حکم ضرورت.

او را به مناعت طبع می شناختند که از مظاهر غرور نفسانی اش بود، و به خواری تن در نمی داد.
نماینده انگلیس ضمن اینکه به حیثیت خواهی و حساسیت میرزا تقی خان در روابط با بیگانگان
اشاره می کند، می گوید: "هیچ گاه حاضر نیست رفتار متکبرانه کسی را تحمل کند". حتی وقتی که

مورد بی مهری شاه واقع گشت و زمان عزلش فرا رسید، حیثیت پرستی خود را از دست نداد. به شاه نوشت:

"اگر حقیقه مقصودی دارند، چرا آشکار فرمایش نیمفرمایند... بدیهی است این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست و برای خود سوای زحمت و تمام شدن عمر حاصلی نمی داند. تا هر طور دلخواه شماست؛ به خدا با کمال رضا طالب آنست!"

مأموریت های سیاسی

مأموریت روسیه و ایروان

میرزا تقی خان از زمانی که منشی دستگاه قائم مقام بود تا وقتی که به صدارت رسید، به سه مأموریت سیاسی رفت. به روسیه، ایروان و به عثمانی. این سفرها از نظر ماهیت و مقام و مسئولیت او بکلی متفاوت بودند. در سفر روسیه که همراه خسرو میرزا رفت (۴۵-۱۲۴۴) جوان بیست و دو ساله و در زمره دبیران بود. نه سال بعد که با ناصرالدین میرزای ولیعهد، برای ملاقات تزار روس روانه ایروان شد (۱۲۵۳) وزارت نظام آذربایجان را برعهده داشت. پس از شش سال که به سفارت فوق العاده ارزنةالروم برگزیده شد، با مقام وزارت، به نمایندگی مختار دولت در آن کنفرانس (۶۳-۱۲۵۹) شرکت جست.

دانش و فرهنگ جدید

دارالفنون

اندیشه امیر در بنای دارالفنون از یک سرچشمه الهام نگرفته بود، بلکه حاصل مجموع آموخته های او بود. آکادمی و مدرسه های مختلف روسیه را دیده بود؛ در کتاب جهان نمای جدید که به ابتکار و زیر نظر خودش ترجمه و تدوین شد، شرح دارالعلمهای همه کشورهای غربی را در رشته های گوناگون علم و هنر با آمار شاگردان آنها خوانده بود؛ و از بنیادهای فرهنگی دنیای جدید خبر داشت.

وجهه نظر امیر را در ایجاد دارالفنون باید بدرستی بشناسیم. ذهن امیر در اینجا در درجه اول معطوف به دانش و فن جدید بود، و بعد به علوم نظامی توجه داشت. این معنی از مطالعه تطبیقی برنامه درسهای دارالفنون، و نامه های امیر راجع به رشته تدریس استادانی که استخدام شدند، روشن می گردد. رشته های اصلی تعلیمات دارالفنون بنحوی که او در نظر گرفته بود عبارت بودند از: پیاده نظام و فرماندهی، توپخانه، سواره نظام، مهندسی، ریاضیات، نقشه کشی، معدن شناسی، فیزیک و کیمیای فرنگی و داروسازی، طب و تشریح و جراحی، تاریخ و جغرافیا، و زبان های خارجی. مدرسه هفت شعبه داشت، و پاره ای مواد مزبور مشترک بود. در ضمن باید دانسته شود که برای فنون نظامی دستگاه تعلیماتی جداگانه ای در خود تشکیلات لشکری تعبیه نهاد، و شعبه علوم جنگی دارالفنون مکمل آن بشمار می رفت.

سنگ بنای دارالفنون در اوائل ۱۲۶۶ در زمین واقع در شمال شرقی ارک سلطنتی که پیش از آن سربازخانه بود نهاده شد. نقشه آن را میرزا رضای مهندس که از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل به انگلستان رفته بود کشید؛ و محمدتقی خان معمارباشی دولت آن را ساخت.

و شاهزاده بهرام میرزا به کار بنائی آن رسیدگی می کرد. ساختمان قسمت شرقی دارالفنون تا اواخر ۱۲۶۷ به انجام رسید و مورد استفاده قرار گرفت. بقیه آن تا اوایل سال ۱۲۶۹ پایان یافت. چهار طرف مدرسه را پنجاه اطاق "منقش مذهب" هر کدام به طول و عرض چهار ذرع ساخته جلو آنها را ایوانهای وسیع بنا نمودند. در گوشه شمال شرقی تالار تئاتر احداث شد. در پشت دارالفنون کارخانه شمع کافوری و آزمایشگاه فیزیک و شیمی و دواسازی برپا نمودند. چاپخانه ای هم ضمیمه آن گردید، به علاوه کتابخانه و سفره خانه ای ساختند. در ورودی دارالفنون به طرف خیابان ارک "باب همایون" باز می شد؛ در کنونی آن در خیابان ناصریه به سال ۱۲۹۲ ساخته شد.

روزنامه وقایع اتفاقیه

بنای روزنامه وقایع اتفاقیه به سال ۱۲۶۷ از ارزنده ترین تأسیسات اجتماعی امیر است.

بنیانگذار روزنامه در ایران میرزا صالح شیرازی است. از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل علوم جدید به انگلستان رفت. ضمناً به ذوق خود فن چاپ را آموخت، و از جمله کسانی است که در ایران مطبعه سنگی را تأسیس نمود. به علاوه او را پیشرو اندیشه های سیاسی جدید مغرب زمین در ایران می شناسیم. میرزا صالح نخستین روزنامه ایران را در زمان محمد شاه به سال ۱۲۵۲ در تهران بر پا کرد. روزنامه ای بود که ماهی یکبار با چاپ سنگی منتشر می شد، و بیش از چند سالی دوام نکرد.

ذهن امیر درباره روزنامه و ارزش سیاسی و مدنی آن خوب روشن بود، و از روزنامه های فرنگستان آگاهی داشت. حتی خوانده بود که: در شهر فرانکفورت آلمان (امیر اساساً به دولتهای آلمانی توجه خاص داشت) باسمه کردن کاغذ اخبار که از تاریخ ۱۶۵۱ مسیحی.. بنا شده، الی حال مطلقاً بسته نشده، و همیشه در کار باسمه اخبار است. توجه میرزا تقی خان معطوف به دو معنی

بود: یکی اطلاع یافتن دولت از اوضاع جهان، و دیگر پرورش عقلانی مردم و آشنا کردن آنها به دانش جدید و احوال دیگر کشورها.

شماره اول روزنامه وقایع اتفاقیه روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ (هفتم فوریه ۱۸۵۱) انتشار یافت. در صفحه اول علامت شیر و خورشید ایران و عبارت "یا اسدالله الغالب" نگاشته شده بود. این شماره به عنوان "روزنامه‌چه اخبار دارالخلافه تهران" منتشر گردید. از شماره دوم به نام "وقایع اتفاقیه" خوانده شد. و تا ده سال بعد (۱۲۷۷ ه.ق.) به همین اسم نشر می شد. در این سال هنگام تصدی میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی صنیع الملک، نام آن تغییر کرد و از شماره ۴۷۴ به روزنامه "دولت علیه ایران" مبدل شد؛ و ضمناً به شکل روزنامه مصور درآمد. این نخستین روزنامه مصوری است که در ایران انتشار یافت. دیری نگذشت که دوباره اسم آن تغییر کرد و به روزنامه "دولتی" بدل شد. پس از آن به نام "روزنامه ایران" منتشر گردید و تا انقلاب مشروط همین اسم را حفظ کرد.

وقایع اتفاقیه روزنامه هفتگی بود، با چاپ سنگی بطبع می رسید. شیوه نگارش آن ساده و روشن و بکلی خالی از تقلید و تکلف بود. تا شماره هفدهم آن روزهای جمعه پیش از ظهر انتشار می یافت، از شماره هجدهم به بعد انتشارش به روزهای پنجشنبه موکول گردید. تا شماره ۶۵۶ انتشار هفتگی آن مرتب بود، از آن پس گرفتار بی نظمی شد. بهای تک شماره آن در سرتاسر ایران ده شاهی، و اشتراک سالیانه اش ۲۴ ریال بود. چون به گوش دولت رسید که کارکنان ولایات سوای بهای روزنامه چیزی از مردم به نام "خدمتانه" گرفته اند؛ اعلام شد که قیمت آن "در کل شهرهای ممالک محروسه بدون اخراجات دیگر" همان ده شاهی است، و مطالبه کردن چیزی بیش از آن "بسیار خلاف رأی امنای دولت" است.

مدیر روزنامه، حاجی میرزا جبار ناظم المهام کنسول سابق ایران در بغداد بود. "مباشر" روزنامه "ادوارد برجیس" را انگلیسی، و نویسنده آن "عبدالله ترجمه نویس" بود. روزنامه در مطبعه حاجی عبدالمحمد استاد مطبعه چی چاپ می گردید. حیف که میرزا صالح دوست دیرین امیر درگذشته بود، وگرنه هیچ کس شایسته تر از او برای کار روزنامه نبود.

کاهش قدرت روحانی

سیاست مذهبی امیر دو جهت ثابت و مشخص داشت: کاستن نفوذ روحانی و منع دخالت در سیاست؛ آزادی و مدارای دینی.

قبلاً بگوئیم که امیر نه دشمن دین بود و نه بدخواه روحانیت؛ این معنی را در تحلیل شخصیت فردی او باز نمودیم که خود دیندار بود و مقید به اصول و آداب مذهبی. اما از تعصب آزاد بود و به گفته اعضا دالسلطنه زهد خشک را استهزاء می کرد. برخورد دولت امیر با دستگاه روحانی زاده دو عامل اصلی بود: یکی دخل و تصرف عالمان دین در کار سیاست، دوم سنت پرستی و ظلمت هیأت روحانی. در واقع سیاست عمومی امیر در کاستن قدرت روحانی متوجه امام جمعه ها و شیخ الاسلامها می گردید که در افکار قاطبه مردم نفوذ داشتند، مروج کهنه پرستی و نادانی بودند، سرای آنان مصون و جای تحصن بود. از این راه اعمال قدرت می نمودند و در سیاست مداخله می کردند. امیر چنین حق و مسئولیتی را برای روحانیون نمی شناخت. به علاوه نفوذ و رویه ایشان را مانع پیشرفت نقشه اصلاح و ترقی می دانست.

از لحاظ شناختن زمینه فکری جامعه ما در این زمان باید دانست که از یک سو، اندیشه تفکیک سیاست از دین در ایران شناخته گردیده بود. در ترجمه تاریخ پطر کبیر نوشته ولتر آمده که پطر به کشیشان و دانایان گفت: "مهام سلطنت و انجام امور دولت با من است، و مرا با تشخیص و امتیاز

مذهب و دین کاری نیست". از سوی دیگر تجربه آموخته بود که ظلمت روحانی و دخالت ملایان در امر مملکت داری، سد راه اصلاح طلبی و نوجوئی است. و آنچه بیشتر در ذهن امیر تأثیر کرده بود، همین بود. میرزا صالح شیرازی در سفرنامه ارزنده خود راجع به احوال عثمانی نکته اندیشیده ای را می آورد: "مادامی که سلسله علیه ملاها خود را مدخل به دولت عثمانی نمایند، هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد... فی الواقع هر دولتی که ملاها خود را مدخل آن نموده، بنا را به حيله بازی گذارند هرگز آن دولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد".

همین معنی در سخن امیر به کنسول انگلیس و سفیر آن دولت نمایان است. هنوز بیش از نه ماه از صدارتش نگذشته بود که کنسول از تبریز به دیدن او آمد، و در گزارش خود نوشت: "امیر نظام مصمم است که جلو نفوذ روحانیان را بگیرد، گر چه می داند کاری است بس دشوار و پر خطر. ولی متذکر شد که دولت عثمانی وقتی در راه تجدید نیروی خود توفیق یافت که نفوذ علما را دهم شکست. و گفت او هم همین کار را خواهد کرد، و یا سرش را بر باد خواهد داد". همچنین وقتی که اختلاف امیر با امام جمعه تهران بالا گرفت - و شیل پای بمیان نهاد، امیر گفت: "یا باید در برابر ادعاها و دخالتهای امام جمعه ایستادگی کنم، یا دست از سیاست و زمامداری بکشم. متأسفانه این خاص علمای پایتخت نیست، در سرتاسر ایران، ملایان کم یا بیش در پی قدرت هستند و میخوانند در امور سیاسی و دنیای دخیل و تصرف نمایند".

با این وجهه نظر، تصادم قدرت دولت و دستگاه روحانی امری محتوم بود. تحریک امام جمعه تهران به برانگیختن مردم شهر علیه امیر، داستان معجزه کردن امامزاده تبریز و مداخله شیخ الاسلام و امام جمعه آذربایجان، و ایستادگی آنان در برابر دولت - آن کشمکش پنهانی را آشکار ساخت. آغاز اختلاف امیر را با میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران، شیل بیان می کند: "وزیر مختار روسیه

بتازگی انفیه دان الماس نشانی که روی آن صورت امپراطور روس نقش شده بود، به امام جمعه هدیه کرد. هدیه امپراطور موجب حرف و گفتگو شد، و میان علما و افراد صاحب نفوذ ایجاد همچشمی زیاد نمود. امام جمعه از مرحمت تزار بخود می بالید، و بعمد نمی خواهد موضوع آن تحفه را به اطلاع شاه و امیر نظام برساند. میانه او و امیر هم چندان گرم نیست. پس از چند روزی امیر به وی پیغام فرستاد که رفتار او در پذیرفتن آن هدیه، و اطلاع ندادن به دولت بسیار ناپسند و ناشایست می باشد. امام جمعه از حسد روحانیون آگاه گشته بود، بهراسید و روز بعد انفیه دان و نامه وزیر مختار روس را به نظر امیر رسانید."

باید دانست که دستگاه امام جمعه تهران همواره مورد توجه سفارتخانه های روس و انگلیس بود، و هر دو سعی داشتند دست کم با آن روابط نیکو و نزدیکی داشته باشند. و اسناد ما حکایت می کند که آن دستگاه هیچگاه از آلودگی سیاسی پاک نبود. میرزا محمد مهدی امام جمعه عموی میرزا ا بوالقاسم، همان کسی است که دستگیری قائم مقام را به وزیر مختار انگلیس "تهنیت" گفت. همچنین بنا بر نوشته وزیر مختار، یکی از معتمدان خود را به سفارت فرستاد تا "مراتب شادمانی و خرسندی امام جمعه و همه طبقات مردم را از آن بابت ابراز دارد. و نیز بگوید که جملگی معتقدند بر اثر کوششهای من (وزیر مختار) بود که خوشبختانه توانستند از دست قائم مقام، یعنی آن افت بدتر از طاعون رهائی یابند."

سقوط و تباهی

فرمان شاه بر عزل امیر صادر شد.

نخست از صدارت و پیشکاری شاه برکنار گشت، ولی مقام امارت نظام همچنان در دست او ماند. پیام شاه در چهارشنبه هجدهم محرم ۱۲۶۸ (سیزدهم نوامبر ۱۸۵۱) شب هنگام به میرزا تقی خان ابلاغ گردید، و دستخط عزل فردا صبح (پنجشنبه نوزدهم محرم) به امیر رسید. عین دستخط به ما نرسیده؛ اما آنچه میرزا احمد وقایع نگار آورده، درست و نزدیک به اصل است؛ و مضمون آن در اسناد رسمی نیز منعکس می باشد:

« چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد، و تحمل این مشقت بر شما دشوار است، شما را از آن کار معاف کردیم. باید به کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید. و یک قبضه شمشیر و یک قطعه نشان که علامت ریاست کل عساکر است، فرستادیم و به آن کار اقدام نمائید؛ تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند واگذاریم».

گزارش برکنار شدن امیر را از وزیر مختار انگلیس بشنویم:

« در نامه های سابق اطلاع داده بودم که اوضاع عمومی حکایت از این می کند که نفوذ امیر نظام کاهش گرفته است. ولی بعید بود که دولتش به این زودیها ساقط گردد. دیشب به فرمان شاه گارد سلطنتی که از چهارصد نفر تشکیل می شود، احضار گردیدند و امنای دربار نیز به کاخ پادشاه آمدند. به دنبال آن به امیر نظام پیغام رفت که: از مسئولیت وزارت معاف است، ولی همچنان امارت نظام را به عهده خواهد داشت. در نظر مردم حادثه ای نامنتظر بود، همچنین برای خود امیر نابهنگام؛ چه تا دیروز مقامش استوار بود. برانداختن دولت امیر نظام بیشتر نتیجه توطئه و نیرنگ اندرون شاه است که در رأس آن مهدعلیا مادر شاه قرار دارد، گر چه امیر داماد اوست. برخی

کیفیات خارجی نیز در آن مؤثر افتاد. صدراعظم تازه هنوز گمارده نشده، اما چنانکه چند ماه پیش اطلاع داده بودم، و حالا محرمانه آگاه گردیدم، میرزا آقاخان اعتمادالدوله به جای امیر نظام خواهد نشست.... نامزد دیگر صدارت مستوفی الممالک است؛ رفتارش محترمانه است و در فن مالیه مهارت دارد. اما از جهات دیگر شخصی نیست که بتواند مقام صدارت را به عهده بگیرد».

گزارش شیل در حد خود درست است. ضمناً عزل امیر غیر منتظره نبود. در نامه های امیر به شاه دیدیم که زمینه عزلش فراهم گشته و او خود در انتظارش بود. نکته دیگر اینکه در آن گزارش و دیگر گزارشهایی که وزیر مختار به لندن فرستاده، پاره ای حقایق را اصلاً متذکر نگردیده است. در این مورد خانوم وزیر مختار می نویسد: همان وقتی که شاه دستور احضار چهارصد تن گارد شاهی را داده بود، یکی از دوستان شوهرش شبانه نامه ای فرستاد و آن خبر سهمناک را رساند. یک ساعت بعد کاغذ دوشم رسید که همه آن تدابیر احتیاطی علیه امیر نظام بوده است. اما تدابیری که هیچ ضرورت نداشت. به علاوه شیل توضیح نمی دهد که "برخی کیفیات خارجی که در عزل امیر مؤثر افتاد"، چه بوده است.

علاوه بر مهدعلیا و میرزا آقا خان نوری که ارکان توطئه عزل امیر را می ساختند - در صدرالتواریخ نام میرزا یوسف مستوفی الممالک نیز برده شده است. و مأخذ نوشته صدرالتواریخ گفته میرزا جبار پیشخدمت مخصوص است؛ این اندازه می دانم که مستوفی الممالک چندان میانه خوبی با میرزا تقی خان نداشت، گر چه امیر نسبت به او مهربان بود. اما شرکت او در قضیه عزل امیر بر ما روشن نیست.

شاه به یاد وزیرش می گریست. چون از دیدارش شرمنده می گشت، از او پرهیز می جست. به او می گوید: «قلب من آرزوی شما را می کند»، تا هستم و هستی دوستت دارم، اگر کسی بد شما را

بگوید «پدرسوخته ام اگر او را جلو توپ نگذارم»؛ بیا «من و شما یکی باشیم و با هم کار کنیم»!
شمشیر خود و حمایل گردنش را باز کرد به او فرستاد: «برای خدا آنها را قبول کنید و فردا بیائید
مرا ببینید». این بیان به عواطف شاه و وزیر نمی ماند، اما سخنانی است که شاه نوشته. معلوم است
در درویش خلجانی بود زاده جنگ شور و عاطفه و ادراک با سیاست و تلقینات ذهنی درباریان.
اینکه می نویسد: «ای کاش هرگز پادشاه نبودم... که چنین کاری بکنم»، نشانه ای است از ناتوانی
نفسانی شاه که نمی توانست اراده خود را بر اطرافیانش تحمیل گرداند.
میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله به صدارت گمارده شد.

این انتصاب در ۲۲ محرم ۱۲۶۸ (۱۷ نوامبر ۱۸۵۱) چهار روز پس از عزل میرزاتقی خان انجام
گرفت. تا اینجا دانستیم که امیر هنوز در دل شاه جای داشت، و او نسبت به وزیر سابق خود مهربان
بود. حتی احتمال می رفت که امیر از نو به مقام صدارت باز گردد. با تعیین صدراعظم جدید کار
امیر به مرحله تازه ای افتاد، یک قدم به سقوط نزدیکتر شد؛ اما چنانکه خواهیم دید احتمال
بازگشت امیر به زمامداری منتفی نبود.

سابقه میرزا آقاخان را از گزارش سفیر انگلیس می آوریم: «میرزا آقاخان همان کسی است که در
زمان محمد شاه بر اثر حرفهای ناشایسته ای که از او شنیده شد و اختلاس و دستبردی که به مال
دیوان زده بود، به چوبش بستند و به کاشان تبعیدش کردند. پیش از جلوس ناصرالدین شاه از
کاشان فرار کرد، و آمد در نزدیکی تهران بست نشست. سرهنگ فرانت به مهد علیا که در آن
زمان همه کاره بود، سفارش نمود که از وجود او در امور کشور استفاده نماید و اجازه دهد به
سرای مهد علیا وارد گردد. مادر شاه در پاسخ کتبی خود گفت که: حرمت میرزا آقاخان را نگاه
خواهد داشت. پس از آن از تحصن بیرون آمد و یکسره به این سفارتخانه آمد؛ از اینجا به همراه

یکی از کارکنان سفارت به خانه مهد علیا رفت. فرانت نامه ای به ناصرالدین شاه نگاشت و شفاعت او را نمود. شاه نیز برای خاطر کاردار سفارت ما او را عفو کرد. مهدعلیا نیز اطمینان کتبی سپرد که میرزا آقا خان از هر جهت ایمن خواهد زیست. از این تاریخ به بعد میرزا آقا خان تحت حمایت سفارت انگلیس می باشد، و این حقیقت را همه شهر می دانند.

شیل درباره میرزا آقاخان به پالمستون می نویسد: «دامنش ملوث به پول پرستی است و مطلقاً در قید آن نیست که از چه راهی بدست آورد».

باری با پشتیبانی آشکار وزیر مختار انگلیس و مادر شاه، میرزا آقاخان به صدارت رسید. نفوذ خارجی و اندرون شاه رأی خود را بر مقام سلطنت تحمیل کرد؛ موضوع بازگشت امیر به وزارت فعلاً منتفی گشت. انتخاب اعتمادالدوله به صدارت، در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ از طرف میرزا محمدعلی خان وزیر امور خارجه به نمایندگان روس، انگلیس، و عثمانی به یک مضمون اعلام شد.

سرنوشت امیر بازیچه سیاست انگلیس و روس است و ملعبه دسیسه دربار. معلوم است که زدوبندی میان شیل و میرزا آقاخان در کار بوده است. در وهله اول عزل امیر، جهت اصلی فعالیت شیل و مذاکره او با میرزا آقاخان و پیامی که مهدعلیا به شیل فرستاد - تنها این بود که وسائل برکنار ساختن امیر را از امارت نظام فراهم کنند و او را از تهران خارج گردانند. عمل دالگوروکی (وزیر مختار روس) گره مشکل آنان را گشود، و از هر حيله ای حتی مکر زنانه مهدعلیا مؤثرتر افتاد. پس همینکه خشم شاه برافروخته شد، و کار امیر خراب گشت و امیر از همه مناصب خلع گردید - شیل که تا دیروز آن همه مداخله سماجت آمیز داشت، یکباره پای خود را از میدان بیرون کشید. بعلاوه گفتگوی خود را با میرزا آقاخان برای انتصاب میرزاتقی خان به حکومت کاشان که بهانه ای

برای بیرون کرد امیر از پایتخت بود، از وزیر مختار روس پنهان داشت. در دغلی و دورویی و

سوءنیت شیل تردید نیست، همانطور که در بی تدبیری دالگوروکی شبهه نمی باشد.

توطئه کشتن میرزا تقی خان اوج گرفت.

شاه را دشمنان امیر محاصره کردند. عوامل اصلی توطئه بنا بر اسنادی که به دست خواهیم داد

عبارت بودند از: مهدعلیا، میرزا آقاخان نوری، پسر دائیهای شاه از جمله شیرخان عین الملک

ایلخان طایفه قاجار، و سردار محمدحسن خان ایروانی داماد محمد شاه. این کسان همدست بودند

و با هم در کنکاش.

فرمان شاه بر اعدام امیر صادر گشت:

« چاکر آستان ملائک پاسبان، فدوی خاص دولت ابد مدت، حاج علی خان پیشخدمت خاصه،

فراشباشی دربار سپهر اقتدار مأمور است که به فین کاشان رفته، میرزا تقی خان فراهانی را راحت

نماید. و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراسم خسروانی مستظهر بوده باشد».

بنابر آنچه از قول ناصرالدین شاه آورده اند، میرزا آقاخان نوری بود که فرمان قتل را از شاه گرفت و

به حاج علی خان سپرد. مخبرالسلطنه می نویسد: « از غلامحسین خان صاحب اختیار شنیدم که

ناصرالدین شاه گفته بوده است که به قتل امیر راضی نبودم. میرزا آقاخان تدلیس کرد و دستخط را

از من گرفت. دستخط دیگر فرستادم که میرزا علی خان نرود، گفت رفته است و معاذیر آورد».

روزگار تبعید به چهل روز رسید. جنایت بزرگ تاریخ روز جمعه هفدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ (دهم

ژانویه ۱۸۵۲) در حمام فین کاشان صورت گرفت.

چون حاج علی خان با همراهانش به باغ فین رسیدند، علی اکبر بیک چاپار دولتی را دیدند که

منتظر بیرون آمدن امیر از حمام بود؛ که جواب نامه مهدعلیان را به عزت الدوله بگیرد. فراشباشی

دست علی اکبر بیک را گرفت، با خود به حمام برد که زن امیر را از آمدن او مطلع نسازد. فراشباشی با مأموران خود وارد حمام گشتند، دیدند خواجه حرمسرا مشغول جمع آوری لباسهای امیر است. اعتماد السلطنه یکی از آن کسان را بر سر او گماشت که از آنجا بیرون نرود. سپس پشت در دیگر حمام را نیز سنگچین کردند که کسی از آن راه داخل نگردد. وارد صحن حمام شدند. فراشباشی فرمان شاه را ارائه داد. امیر خواسته بود عزت الدوله را ملاقات کند یا پیغام برای او بفرستد، و وصیت کند. اعتماد السلطنه اجازه نداده بود. پس امیر به دلاک دستور داد، رگهای هر دو بازویش را بزند؛ و دو کف دستش را بر روی زمین نهاد در حالی که خون از بازوایش فوران داشت. در این وقت میر غضب به امر فراشباشی با چکمه لگدی به میان دو کتف امیر نواخت. چون امیر درغلتید، دستمالی را لوله کرد، به حلق امیر فرو برد و گلویش را فشرد تا جان داد. بلند شد؛ گفت: دیگر کاری نداریم. از حمام بیرون آمدند و با اسبهای تندرو به تهران بازگشتند.

رفتار عزت الدوله نسبت به شوهرش بزرگوارانه بود. خوی و منش این شاهزاده خانم هجده ساله زیبا، هیچ شباهتی به اخلاق پست مادر افسونگر، و برادر درمانده اش نداشت. از آغاز تباهی کار امیر سپر بلای او بود، و تا دم آخر در وفاداری پایدار ماند. بر خلاف میل شاه و مهدعلیا، با امیر به تبعید گاه رفت؛ همه جا همراه او بود و از شوهرش جدا نمی گشت.